

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

مصاحبه با مجله‌ی «خردنامه» همراه با ویرایش و اضافات

مقدمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آنچه سعی شده در این مصاحبه مدّ نظرِ عزیزان قرار گیرد، نظر به نحوه‌ای از حضور تاریخی است که در آن قرار داریم که طی 6 سؤال توسط مصاحبه‌کننده‌ی محترم مطرح شده است.

1- در اولین جواب توجه به سیر تفکری است که از قبل از 15 خرداد سال 1342 در بستر جریانی قرار گرفت که نه تنها در نگرهبانی از دین‌داری خود مصمم است بلکه با ظهورِ رخداد 15 خرداد در صدد است تا طریقتِ دین در مناسبات اجتماعی ظهور یابد.

2- در جواب سؤال دوم بحث از تولد انسانی است که با پیروزی انقلاب اسلامی به صحنه آمد و متذکر است انقلاب اسلامی نحوه‌ای از وَحیِ تکوینی است بر قلب مردم و از این جهت نباید انقلاب اسلامی را در آینه‌ی محدود نظام اجرایی یعنی دولت‌ها نگاه کرد و از حضور تاریخی آن که به مرور خود را ظهور می‌دهد، غافل شد.

3- در جواب به سؤال سوم نظر به احساسی است که ما باید در تاریخ خود پیدا کنیم و این چیزی است بالاتر از اطلاعات تاریخی و آگاهی به زمانه، بلکه بحث از بصیرتی است که هرکس باید نسبت به زمانه‌ای که در آن قرار گرفته است پیدا

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

کند و در افق آن بصیرت، خود را در آینده‌ای خاص احساس کند به همان معنایی که در خود آگاهی تاریخی مورد بحث قرار می‌گیرد.

4- در جواب به سؤال چهارم بحث مفصلی به میان آمده است تا روشن شود با ظهور انقلاب اسلامی در تاریخ جهان اسلام و به خصوص در تاریخ مردم ایران، هرگز چشم مردم از آن برداشته نمی‌شود و با وجود عادت دویست‌ساله به فرهنگ غربی، از انقلاب اسلامی چشم بر نمی‌دارند. شواهدی تاریخی در این رابطه ذکر شد تا متوجه واقعیت مهمی باشیم که در زمانه‌ی ما رخ داده است. در چند سطر آخر جواب به سؤال مذکور نکته‌ی مهمی با خوانندگان در میان گذاشته شده که چگونه وقتی انسان خود را در مقابل حقیقتی پایدار احساس کرد، متعالی‌ترین حالت زندگی خود را می‌چشد.

5- در جواب سؤال پنجم نکته‌ی حساسی به میان آمده است که چگونه بدون نادیده گرفتن عقل تکنیکی، فرهنگ تجدید و تکنیکی که آن عقل برای بشر به صحنه آورده، با عهد قدسی خود تاریخ خود را بسازیم و این با تجدید نظر در تعریفی است که فرهنگ غربی نسبت به تعریف انسان ایجاد کرده است تا انسانی به میان آید که نه در هوای زندگی ابدی از زندگی زمینی بریده باشد و نه زندگی زمینی او بریده از حیات ابدی او گردد و این معنای چگونگی حضور ما در این تاریخ است.

6- در جواب سؤال شماره‌ی ششم بحث بر سر انسانی است که وسعتی بیشتر از آن وسعتی دارد که فرهنگ مدرن برای انسان تعریف کرد. و پس از سال‌ها حقیقتاً انسان‌ها متوجه چنین وسعتی شده‌اند و تنها به سخنانی گوش می‌سپارند که آن‌ها را متذکر وسعت حقیقی‌شان بگرداند و این مسئولیت بزرگ ما است که در این امر

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

کوتاهی نکنیم و زبانی مناسب چنین تذکری را به میان آوریم تا مردم رسالت مهمی را که در این امر به عهده دارند فراموش نکنند و گرفتار همان غفلتی شوند که حقوق بگیران نجومی شدند و از معنابخش‌ترین زندگی که شهدا در مقابل ما گشودند محروم گردند.

7- در آخرین قسمت، صحبت از بازگشت خدا به تاریخ است و این واقع‌بینانه‌ترین نگاهی است که باید از آن غفلت نکرد تا از آنچه به ما بخشیده شده است بهره‌ی لازم را ببریم.

بنده سعی نمودم این مصاحبه راهی در مقابل خوانندگان بگشاید تا نه تنها از رنج بی‌تاریخی رها شوند، بلکه زمینه‌ای برای تفکر در زمانه برای عزیزان فراهم گردد و به کسی اشاره شود که به جایگاه تاریخی خود آگاه است و عنوان اصلی این مصاحبه نیز به همین موضوع اختصاص یافت.

طاهرزاده

باسمه تعالی

عهد انقلابی‌گری

1- فلسفه‌ی تاریخ در نوع نگاه شما به عالم، جایگاه ویژه‌ای دارد. با توجه به این موضوع، سوال نخست را این‌گونه مطرح می‌کنم: شما از نظر تاریخی در چه عهد و زمانه‌ای به دنیا آمدید و آن زمانه و روزگار را با چه ویژگی‌هایی تعریف می‌کنید؟

سؤال عالمانه‌ای است. ما انسان‌ها تولدهای مختلفی داریم. یک مرحله از ولادت بنده در شرایطی بود که باید تلاش می‌کردم بی‌دین نباشم و با این که در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمدم ولی فضای رسمی از نظر فکری و فرهنگی لائیک بود و تاریخ، تاریخ غلبه و درخشش دنیای بی‌دینی در مقابل دین‌داران بود.

سرّ این که نسل ما در آن تاریخ متولد شد در این بود که اعتقاداتی داشته باشیم و می‌توانستیم در مقابل درخشش‌های بی‌دینی، بی‌دین نمایم. ما ایده‌ی اصلی خود را دینداری حس می‌کردیم. به تعبیر عرفا «عین ثابت»ی ما انتخاب دین بود. در آن دوره دست‌وپا زدیم تا لاقلاً به دینداری متوسطی رسیدیم ولی کم‌کم بعد از رخداد 15 خرداد سال 1342، عصر حضور دین در مناسبات ظهور پیدا کرد. اتفاق بسیار مبارکی رخ داد، به طوری که تا دیروز می‌خواستیم در دنیای کفر، بی‌دین نمایم حالا احساس می‌کردیم باید دین در مناسبات زندگی حاکم شود. بحث ولایت فقیه حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در این نوع نگرش بسیار موثر بود. بنده

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

در سال 1349 با کتاب «ولایت فقیه» حضرت امام آشنا شدم و دکتر شریعتی در سال 50 زمانی که بنده تازه وارد دانشگاه شده بودم سخنرانی‌های خود را در حسینیه‌ی ارشاد آغاز کرد و این در واقع پاسخی به طلب نسل ما بود و منجر به شرایطی در تاریخ گشت که امثال بنده تولد جدید خود را حس نمودیم.

با استقرار تاریخ حاکمیت دین در مقابل حاکمیت سکولاریته، تولد دومی برای امثال ما به وجود آمد. بحمدالله مولود این تولد، با ارتباط فکری و همنشینی با آثار شهید مطهری، روزبه‌روز بالغ و بالغ‌تر شد. آن زمان مجاهدین خلق برای ما الگو بودند. آقای سعید محسن و حنیف‌نژاد، برای بنده و رفقای بنده ابهت خاصی داشتند. بنده در جلسات آقای خوئینی‌ها که تهران در منطقه نیاوران تشکیل می‌شد شرکت می‌کردم - زیرا بعد از اتمام دانشگاه به تهران آمدم و مدتی ماندم- در آن زمان محفل تفسیر قرآن آقای خوئینی‌ها مشهور بود و اشخاصی از جمله آقای محسن میردامادی گرداننده آن جلسات بودند. جلسه‌ی بسیار سیاسی و عجیبی بود و بنده از آن فضا متأثر بودم. اما ایده‌ی کلی خود را در شهید مطهری پیدا کردم. نزدیکی به ایشان بلوغ من، در تولد دوم را رقم زد.

انسان تراز انقلاب اسلامی

2- چرا بین خوئینی‌ها و مطهری، نسبت به شهید مطهری احساس قرابت بیشتری کردید؟

حس دینی بنده در این مورد نقش داشت. جلسه‌ی آقای خوئینی‌ها غلظت سیاسی‌اش بر غلظت دینی‌اش می‌چربید. ایشان سوره‌ی بقره را تفسیر می‌کردند و بنده در اکثر جلسات شرکت می‌کردم، مباحث ایشان نوعی از طلب بنده را جواب می‌داد اما وقتی با نورانیت مباحث شهید مطهری روبه‌رو شدم فهمیدم آن شهید چیز

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

دیگری است. حتی با این که از سخنرانی‌های دکتر شریعتی از جمله کتاب «قاسطین، مارقین، ناکثین» در معرفی حضرت علی «علیه‌السلام» خیلی استفاده می‌کردم؛ اما کتاب «جاذبه و دافعه‌ی علی «علیه‌السلام»» از شهید مطهری را که خواندم اشکم در آمد. کتاب «جاذبه و دافعه‌ی علی «علیه‌السلام»»، حضرت علی «علیه‌السلام» را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که در عین انقلابی و حماسی بودن، ظرایف انسانی در آن به اوج رسیده است و این چیزی نبود که بتوان از مکتب امثال آقای خوئینی‌ها و حتی از آثار و سخنان آقای دکتر شریعتی به دست آورد.

همواره به دوستانم می‌گویم اگر می‌خواهید گوهر یک عالم نورانی حوزوی را با یک شخصیت متدین انقلابی مقایسه کنید بیاید «قاسطین، مارقین، ناکثین» مرحوم دکتر شریعتی را با «جاذبه و دافعه‌ی علی «علیه‌السلام»» از شهید مطهری مقایسه کنید. این نمونه‌ی بسیار روشنی است. این تولد دوم از آن طریق به بلوغی رسید که چندان بی‌راهه نبود.

در آن زمان بنده و رفقا در چند جبهه فعالیت می‌کردیم. هم کار فرهنگی و هم فعالیت نظامی انجام می‌دادیم. اسلحه و مواد انفجاری تهیه می‌کردیم، بعضی از رفقا جهت آموزش و تهیه‌ی اسلحه به فلسطین رفتند. معتقد بودیم هم باید کار فرهنگی کرد و هم برای سرنگونی رژیم اقداماتی از جنس اقدامات مسلحانه انجام داد. اما انقلاب اسلامی که اتفاق افتاد یک‌باره فهمیدیم مسئله را باید طور دیگری دنبال می‌کردیم. اصلاً نیاز نبود این قدر وقت خود را صرف مقدمه‌چینی برای مبارزات مسلحانه می‌کردیم. این تذکر تاریخی مهمی برای شخص بنده بود.

انقلاب اسلامی تولد سوم بنده بود و با پیروزی انقلاب اسلامی مولودی با هویتی خاص متولد شد، آری واقعاً از رَجَم تاریک گذشته پای در دنیای

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

روشن‌جدیدی گذاشتیم - چیزی که نسل ما شدیداً در طلب آن بود- و در واقع خودمان را پیدا کردیم. ما حقیقتاً با انقلاب اسلامی متولد شدیم^۱ و نسبت به انقلاب اسلامی،

^۱ - در این رابطه می‌توانید به مقاله‌ی «ای امام» که در قسمت آخر کتاب «انقلاب اسلامی، برون‌رفت از عهد عالم غربی» چاپ شده مراجعه فرمائید در آنجا با مضامینی این چنین روبه‌رو می‌شوید: آنچه در روبه‌روی خود دارید، دل‌نوشته و ناله‌ی قلمی است که گفتنی‌های زیادی در رابطه با ظهور امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در زندگی خود و مردم کشورش دارد، ولی حتماً عذر بنده را می‌پذیرید که گفتن آنچه جان و دل بدان رسیده ممکن نیست، ولی با این همه شما سعی کنید به بهانه‌ی خواندن این نوشته، نانوشته‌ها را نیز بخوانید، نانوشته‌هایی که پس از خواندن این سطور، از قلب خود می‌شنوید. چگونه می‌توان شرایطی را توصیف کرد که با حاکمیت فرهنگ مدرنیته، افق زندگی از هر طرف تیره و تار بود، شرایطی که همه در حال جان‌کندن بودیم، همه‌ی تلاش من آن است که آن جان‌کندن‌ها را توصیف کنم.

ای امام! قبلاً بیگانه را خود پنداشته بودیم و خود را نچشیده بودیم، و تازه داشتیم با دست‌زدن به دامن تو، خود را می‌یافتیم که ناگهان دامن از دست ما کشیدی. به خود آمدیم، راستی چه بود؟! چه هست؟ چه باید باشد؟ به خود آمدیم که راستی چه بود!؟

در سال‌های تخته‌بندی خواب، «مرگ» برایمان رهایی و آزادی بود. آری در آن روزهای سیاه؛ «مرگ» آرزوی بلندی شده بود که می‌خواندیم و نمی‌یافتیم. از آن خفتن سخت دلهره داریم. بر آن خیره‌خیره می‌نگریم که دوباره بر ما حمله نکند، دیروز به خفتن عشق می‌ورزیدیم و امروز آن را دشمن می‌داریم و به ادامه‌دادنی دل بسته‌ایم که هر روزش بهتر از دیروز است، تو ما را با انبیاء و اولیاء هم‌تاریخ کردی.

راستی آن‌هایی که زندگی را می‌شناسند، چگونه آن‌همه خفتن را - که بیرون‌افتادگی از تاریخ نور بود- دشمن ندارند؟

دیروز؛ زندگی، قطار روزهای مسخره و یکنواختی بود که با زوزه‌ی مرگ به گورستان می‌رفت و امروز تو زندگی را طوری معنی کردی که زندگی، رودخانه‌های حیات را در رگ‌هایمان جاری کرده و به پریدن از زشتی‌ها و پرواز به سوی خوبی‌ها دعوت‌مان می‌نماید. افقی را بر ما گشودی که همه‌ی امیدها یک‌جا در عمق جان ما جای گرفت و راستی زندگی با این همه امید و امیدواری چه لطف بزرگی است!

پوچی چقدر آزاردهنده بود

آن روزها، زندگی مرور شکنجه بود و پلیدی، دیدن آن‌همه زشتی و پلشتی و نامردی، و «حقیقت» ستاره‌ای بود که انبوه سیاهی حتی سوسویش را از ما ربوده بود، و هر قدمی، عفونت حیات را کد روزمرگی بود و پوچی، راستی که پوچی چقدر آزاردهنده بود. راستی که پوچی چقدر آزار دهنده بود.

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

حسی بسیار قدسی پیدا کردیم. من هیچ وقت انقلاب اسلامی را به عنوان پدیده‌ای سیاسی نگاه نکرده‌ام. از ابتدا معتقد بودم که یک حقیقت غیبی است که به تاریخ ما آمده است. اگر آن روز از بنده می پرسیدید چرا به چنین چیزی ایمان داری، خودم هم پاسخی نداشتم، یک احساس تاریخی بود جهت در نظر گرفتن ایده‌ای متعالی.

امروز؛ زندگی همیشه آبتن لحظه‌هاست. لحظه‌هایی که زیبایی خواهند زایید، لحظه‌هایی که غذای جان است، هر چند نفس آماره از آن کراحت دارد.

پیش از این؛ زندگی کویر همه جا کشیده بود که نابودی حیاتمان را فریاد می کشید و هیچ لاله‌ای از انسانیت در آن امکان سبز شدن نداشت، ما به نان خواستن و نام جستن گرفتار بودیم و از آن حیات برین روحانی، که تو به ما معرفی کردی، غافل بودیم. تو متذکر پنجره‌های حیات معنوی گشتی و فهمیدیم چگونه خودمان مأمور به بند کشیدن خود بودیم.

پیش از این؛ دنیا سراسر، زندان بود و گور، خانه‌ی موعود، و اصلاً از زندگی چیزی نمی فهمیدیم جز یک غروب سرد و ساکن، و امروز حیاتی که تو به ما معرفی کردی، وسعت بی مرزی است که دیوار نمی شناسد، و تا عمق فراخای روحمان بلند شده و تا پشت قله‌های حیات معنوی سرکشیده و کنگره‌های غیب را نظاره می کند و به تماشای مددهای الهی نشسته است.

راستی اگر انقلاب اسلامی به وقوع نپیوسته بود چه کسی باور می کرد ملائکه الله در تدبیر امور، این همه فعالانه در صحنه‌اند.

پیش از این؛ بیزار از آنچه بود و ناامید از آنچه باید می بود. مرگ را می خواندیم و نمی یافتیم، هر چند همه حیاتمان مرگ شده بود، و امروز، خشنود از آنچه باید و هست و ناخشنود از آنچه هست و نباید، و امیدوار لحظه‌های آبتن، که بی شک حیات موعود را خواهد زاد، هر چند چشم‌های عادت کرده به مرگ، آن را به رسمیت نشناسند و به ستیز با آن به پا خیزند.

آری؛ اگر امروز از خفتن و غفلت می گریزیم و عطش چشم‌هایمان به خواب راه، به چیزی نمی گیریم، و از هیبت خار کنار گل، دلخونی به خود راه نمی دهیم، زیرا که نسبت به صدای زوزه‌ی مرگ انسانیت در پشت پرچین‌های خراب نمی توانیم گوش بریندیم و آرام بخوابیم.

چه غروب سردی بود!

ای برادر! بگذار تا قدری از روزگاری که بر این قریه گذشت برای تو بگویم، شاید جوانی ات نگذاشته از آن باخبر شوی و شاید مرور زمان از یادت برده و فراموش کرده باشی که در چه غروب سردی به سر می بردیم، شاید جوانی ات امکان احساس آن غروب را به تو نداده.....»

تعلق قلبی نسل ما به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بسیار زیاد بود. بنده بحثی در تبیین این موضوع برای رفقا دارم که خداوند در رابطه با عهدی که حواریون با حضرت عیسی «علیه السلام» دارند، می فرماید: «إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ»،² به یاد بیاور زمانی را که من به حواریون وحی کردم زمانی که عیسی «علیه السلام» خطاب به حواریون فرمود: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» کدام یک از شما مراد در مسیر خدا یاری می کنید؟ و حواریون اعلام آمادگی کردند، همان زمان بود که خداوند می فرماید ما به حواریون وحی کردیم. این یک وحی تشریحی نیست، بلکه یک عهد الهی است که حواریون در قلب خود نسبت به حضرت عیسی «علیه السلام» یافتند. گویا چنین نسبتی برای ما با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برقرار شد.

احساس می کنم مردم با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و با انقلاب اسلامی همان رابطه ای را برقرار کردند که حواریون به وحی الهی با حضرت عیسی «علیه السلام» و مسیحیت پیدا کردند، هرچند بعضی ها به جهت رسوبات فرهنگ غرب نتوانستند آن تعلق الهی که با امام پیدا کردند را کامل حفظ کنند ولی همین امروز هم مردم ما از احساس اشراقی و قلبی که نسبت به انقلاب اسلامی دارند بیگانه نیستند و این احساس، نوعی از وحی الهی است، هرچند وحی تشریحی نیست. بنده بعد از انقلاب در جمع های متفاوتی با گرایش های سیاسی متفاوتی حضور داشته ام، هم با جریان چپ انقلاب و هم با راستی ها کار کرده ام. حتی عضو حزب جمهوری اسلامی هم بودم و مسئولیت شعبه حزب جمهوری اسلامی منطقه فریدن را به عهده داشتم. از آن طرف هم با جریان چپ که در اصفهان بیشتر با آیت الله طاهری شکل گرفت

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

مرتبط بودم. این ارتباطها برای بنده این حُسن را داشت که فهمیدم گویا وقتی حساسیت حزبی و گروهی در میان باشد، خبری از آن وَحی - که معتقد بودم به نسل ما شده است - در آن جریانها نیست،³ ظاهراً تنگ نظری مذهبیها باعث از بین رفتن آن فضایی شد که در ابتدای انقلاب ظهور همگانی داشت. بنده با آنها به جهت همین تنگ نظریها درگیر شدم، در حدی که یک مدت تصمیم گرفتند بنده را بایکوت کنند ولی این حالت و این برخورد عمومیت نداشت و هر دو طرف در بسیاری موارد رفاقت خود را با بنده حفظ کردند.

همین طور که عرض شد نه تنها در قبل از انقلاب، حتی در دل انقلاب اسلامی، آرام آرام چندین تولد برای امثال بنده پیش آمد. آخرین تولد این است که دریافتم نسبتی که ما باید با انقلاب و ولایت فقیه داشته باشیم، عین نسبتی نیست که باید با نظام اجرایی کشور داشته باشیم. در مقاله‌ای با عنوان «نسبت‌ها و تمایزات انقلاب اسلامی با دولت اسلامی» این بحث را مطرح کرده‌ام، این مقاله در مجله‌ی پاسدار اسلام چاپ شد و در قسمت یادداشت ویژه‌ی سایت «لُبّ المیزان» می‌توانید آن را مطالعه کنید.

بنده در شرایطی هستم که معتقدم انقلاب اسلامی یک حقیقت قدسی از جنس غدیر است و هر اندازه با آن انقلاب مانوس باشیم راه ما به سمت حضرت حق گشوده خواهد شد، ولی نظام اسلامی که عبارت است از سه قوا و به خصوص نظام اجرایی که عبارت است از دولت، نسبت‌اش با آمدن دولت‌های متفاوت با انقلاب کم و زیاد هم می‌شود.

³ - البته حزب جمهوری اسلامی در بدو تأسیس، چند سالی از فضای خودخواهی‌های حزبی میرا بود.

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

باید متوجه باشیم آن چیزی که به نام انقلاب اسلامی شروع کردیم بسیار بالاتر از آن چیزی است که در حال حاضر بخواهیم فعلیت آن را در اجرا ببینیم. ما باید نظام را از خطر سکولاریسم حفظ کنیم اما ذات کارهای اجرایی ذاتی است که به جهت درگیر بودن با امور اقتصادی مردم خیلی نمی تواند از ارزش های معنوی به نحو شایسته پاسداری کند.

عرصه ای اجرا ما را محدود و محصور به امور روزمره می کند ولی انقلاب اسلامی یک آرمان است. حال اگر متوجه باشیم انقلاب اسلامی یک آرمان بلند است و معنی کامل و واقعی ما در این تاریخ می باشد، باید انقلاب اسلامی را در صفحه ای تاریخ دوران خود ببینیم و هویت آن را در عرصه ای که به میدان آمده است شناسایی کنیم، نه در معنای انتزاعی و مفهومی. این مشکلی است که ما امروز داریم.

وظیفه و ماموریتی که بنده برای خود از نظر فکری و فرهنگی احساس می کنم این است که تلاش شود زبان ارائه و اظهار و نمایش انقلاب، در تاریخی که در آن هستیم، باشم.

احساس حضور تاریخی

3- تفاوت نگاه ذهنی و چیزی که شما اذعان دارید، چیست؟

تفاوت در احساس حضور تاریخی است و این که باید به انقلاب اسلامی به عنوان یک واقعیت تاریخی بنگریم و وجود آن را در این عالم احساس کنیم نه آن که در مفهوم آن متوقف شویم. اجازه دهید با مثال قرآنی عرض خود را روشن کنم. گاهی شما با قرآن طوری ارتباط پیدا می کنید که با آیه ای به شعف می آید و با آیه ای گریه می کنید، یعنی در ارتباط با قرآن خوف و رجاء به سراغ شما می آید.

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

اما زمانی هم قرآن را می‌خوانید بدون این که با تذکرات آن احساسی در خود بیابید، بلکه از وجود تذکرات آن مطلع می‌شوید. در حالت دوم بی‌دین نیستید اما این نوع برخورد با قرآن جواب دعوت قرآن نیست، قرآن از شما نگاه دیگری را می‌طلبد که به‌عنوان یک حقیقت، حضور آن را در متن تاریخ خود احساس کنید. شما به‌عنوان یک مکلف اگر بخواهید با قرآن تکلیف خود را مشخص کنید، جهنمی نیستید و به بهشت هم می‌روید اما هم‌احساس با تذکرات قرآن نشده‌اید به آن معنایی که امام صادق «علیه‌السلام» می‌فرماید: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِيخْلُقَهُ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ»⁴ خدای متعال در کلام خویش بر آفریدگان خود تجلی کرده است، ولی آنان نمی‌بینند. یعنی باید با خداوندی که در قرآن تجلی کرده ارتباط پیدا کرد.

ممکن است آنچه عرض کردم مقداری مبهم باشد؛ برای روشن شدن آن ملاحظه کنید که در حال حاضر در پیروزی جبهه‌ی مقاومت در حلب، ما «خود»مان را در آن‌جا حاضر می‌بینیم. همان «خود»ی که متعلق به «انقلاب اسلامی» است و یا در یمن هر تیری که رزمندگان می‌خورند و یا هر موشکی که می‌زنند ما خود را حاضر در آن صحنه‌ها و در این تاریخ احساس می‌کنیم. این غیر از آن است که به‌عنوان یک ناظرِ دلسوز ماجراهایی که در آن‌جا می‌گذرد را نگاه کنیم و اگر بشود کمک‌شان کنیم. ما این حالت دوم را انقلاب اسلامی نمی‌دانیم. انقلاب اسلامی یک حضور تاریخی است به همین معنا که اشاره کردم و این نوع حضور،

⁴ - بحار الأنوار، ج 92، ص 107

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

زبان و تفکر خاص خود را می‌خواهد تا بتوانیم محل اظهار و نمایش انقلاب اسلامی شویم.

زبان مفهومی یا به تعبیر هایدگر زبان متافیزیکی یا زبان انتزاعی از ترسیم این پدیده ناتوان است و صرفاً می‌تواند از آن گزارشی ارائه کند اما قرآن برای نشان دادن حضور اسلام در تاریخی که با اسلام شروع شد به پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» می‌فرماید: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (الغاشیه/21) آیا این تذکر یک تذکر مفهومی و اخلاقی است یا تذکری است از جنس آن که فرمود: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ»؟ بگو بروید صحنه‌ی زمین را در نگاه تاریخی نظاره کنید تا عاقبت منکرانِ وحی و نبوت را ببینید و بعد نسبت خود را با این دین معلوم کنید. در این آیه دعوت به یک نوع حضور تاریخی است و در آینده تاریخ، جایگاه حق و باطل را به نحو حضوری و وجودی احساس کردن.

ارادتی هم که ما به حضرت آقای خامنه‌ای «حفظه‌الله» داریم از نوع ارادتِ ترس از جهنم و یا طمع از بهشت نیست، ارادت به جهت بصیرتی است که در مقابل ما می‌گشایند. ایشان چیزی را در این تاریخ نشان می‌دهند که دیدنی است. چقدر ایشان تلاش می‌کنند تا بگویند این‌طور نیست که فکر کنیم خدا با ما نیست و گمان کنیم با تبلیغات و دروغ‌پراکنی‌های رسانه‌های دنیا، حضور ما به حاشیه می‌رود. تعبیر چندین و چندباره‌ی ایشان است که می‌فرمایند: یقیناً آینده از آن ماست. این ریشه در بصیرت تاریخی دارد، این یک نصیحت عادی نیست. این نگاهی است که

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است
.....

ما را به تاریخی که در حال طلوع است متذکر می‌کند. این غیر از آگاهی دادن است، ایشان ما را متذکر حضورِ تاریخ‌مان می‌کنند.⁵

⁵- مقام معظم رهبری در دیدار با بسیجیان در تاریخ 1395/9/03 فرمودند: خدا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» (نحل/128) کسانی که تقوا پیشه کنند و نیکو عمل بکنند «مَعَ الَّذِينَ» خدا با این‌ها است. این که خدا با یک جمعی باشد، خیلی مسئله‌ی مهمی است. و بعد مثال مقابله فرعون با حضرت موسی «علیه‌السلام» را زدند: خدای متعال موسی و هارون را مأمور کرد که بروند به سراغ فرعون، خب خیلی کار عظیمی بود که دو نفر آدم تنها، بروند به مقابله و معارضه‌ی با یک قدرت عظیم آن روز؛ قدرت فرعون‌ی یک قدرت بسیار عظیمی بود - از لحاظ سیاسی، از لحاظ اجتماعی، حتی از لحاظ نفوذ در مردم، از لحاظ تأسیسات اداری، که تفصیلی دارد قدرت فرعون‌ی - یک چیز عجیبی بود فرعون؛ یک قدرت مستبدِ فعال ما پیشاء؛ با آن‌همه امکانات؛ خدای متعال دو نفر را مأمور می‌کند که بروید شما با این آدم معارضه کنید و مبارزه کنید. حضرت موسی عرض کرد پروردگارا! ممکن است برویم، ما را مثلاً بکشند، به قتل برسانند، کارمان نصفه‌کاره بماند - از کشتن نمی‌ترسیدند، گفتند کار نصفه‌کاره میماند؛ «قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى»، خدا گفت: من با شما هستم. ببینید معیت الهی این است: «أَنْتِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى». این که خدا می‌گوید «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا» که من عرض می‌کنم اگر من و شما تقوا داشته باشیم خدا با ما است - این معیت الهی و با ما بودنِ خدا، معنایش این است که می‌توان دو نفر آدم تنهای دست خالی را فرستاد به جنگ یک فرعون.

همین حضرت موسی یک‌جای دیگر - مکرر البتّه در قرآن هست، حالا یک‌جای دیگرش را من عرض می‌کنم - وقتی که کارشان به معارضه و رودررویی علنی افتاد و بنی‌اسرائیل را جمع کرد که سحر، [یعنی] صبحگاه خیلی زود یا نیمه شب، حرکت کردند به بیرون شهر که فرار کنند و بروند و از دست فرعون خلاص بشوند، صبح که شد و یک‌مقداری روز بالا آمد، جاسوس‌های فرعون خبر دادند که بنی‌اسرائیل شهر را خالی کرده‌اند و همه رفته‌اند؛ فرعون دستپاچه شد که این‌ها حالا می‌روند یک‌جای دیگر و یک هسته‌ای درست می‌کنند؛ گفت جمع بشوید. لشکر را جمع کردند و پشت سر این‌ها راه افتادند؛ حالا چقدر فاصله شده من نمی‌دانم، شاید یک‌روز یا دو روز یا کمتر یا بیشتر فاصله شده که این لشکر راه افتاده است. خب، آن‌ها پیاده داشتند بدون تجهیزات می‌رفتند - یک مشت مردم بودند؛ زن، مرد، بچه - [اما] اینها با تجهیزات و سپاه و لشکر و اسب و همه‌چیز؛ طبعاً زود به آن‌ها می‌رسیدند؛ به آن‌ها [هم] رسیدند. اصحاب موسی از دور دیدند که وای! لشکر فرعون دارد می‌آید؛ دستپاچه شدند. در قرآن - سوره‌ی شعرا - می‌فرماید: «فَلَمَّا تَرَأَتْهُ الْإِبْرِيمَانُ»، وقتی که دو گروه یعنی گروه حضرت موسی که جلو می‌رفتند و گروه فرعون که پشت سر می‌آمدند، همدیگر را از دور دیدند و این‌قدر به هم نزدیک شدند که می‌توانستند یکدیگر را ببینند، «قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّ لِمُدْرِكُونَ» (شعرا/61) بنی‌اسرائیل که با موسی بودند،

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

تذکر غیر از آگاهی دادن است. چطور من به شما متذکر می شوم نوری بین من و شما وجود دارد؟ نمی توانم بگویم ببینید، چون می پرسید کجاست اما متذکر شدن یعنی خودتان حس می کنید چنین پدیده ای وجود دارد.

معنابخشی به انسان در این تاریخ

4- در بیان خود درباره ی مدرنیته، دوران حاضر را عصر نجات یافتن از توهمات فرهنگ مدرن و نظر کردن به حقیقت می دانید و بیان داشتید انقلاب اسلامی می خواهد این حقیقت را وارد عرصه ی تاریخ کند. نکته ای هم درباره ی تفاوت انقلاب اسلامی و نظام اجرایی کشور بیان کردید. در حالی که انقلاب اسلامی اتفاق افتاد تا نظام اجرایی کشور را شکل بدهد و در راستای آن بتوانیم موانع کمال انسان را برطرف کنیم؛ آن هم موانع آن انسانی که شما از او تحت عنوان انسان آرمانی یاد می کنید. از طرفی نظام اجرایی ما در زمین مسموم مدرنیته شکل گرفته است. بفرمایید ما باید چه کنیم تا این نظام اجرایی به سمت اسلامی شدن و به سوی مبانی انقلاب اسلامی حرکت کند؟ همه ی ما در صدد هستیم در زمین مسموم مدرنیته، دولت اسلامی را در جامعه شکل دهیم. نزدیک به 40 سال از انقلاب گذشته است و ضعف هایی وجود دارد. باید چه بکنیم؟

خوفشان برداشت، گفتند که یا موسی! الان به ما می رسند؛ «مُدْرُکُونَ» یعنی الان آن ها می رسند، ما را می گیرند و قتل عام می کنند. موسی چه جواب داد؟ حضرت موسی در جواب گفت: «قَالَ كَلَّا»، هرگز چنین چیزی پیش نخواهد آمد؛ چرا؟ «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي» معیت این است. [گفت] خدا با من است، پروردگار من با من است؛ «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَهِدٌ». ببینید! معیت الهی این قدر اهمیت دارد. این که می گویند: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»، این معیت را باید قدر دانست. اگر من و شما بتوانیم این معیت الهی را حفظ کنیم، بدانید آمریکا که هیچ، اگر ده برابر قدرت آمریکا هم کسانی در دنیا نیرو داشته باشند، این نیرویی که خدا با او است، بر آن ها غلبه خواهد کرد.... جمهوری اسلامی با اتکاء به قدرت الهی و با باور کردن قدرت حضور مردم، از هیچ قدرتی در دنیا هراس ندارد. اگر کسی به تقلید از روحیه های ضعیف بنی اسرائیل می گوید که «أَنَا لَمُدْرُكُونَ» - حالا به ما می رسند و پدر ما را در می آورند- ما هم به تقلید از حضرت موسی عرض می کنیم که: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَهِدٌ»

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

این سؤال، سؤالی است کاملاً جدی. امیدوارم اجازه ندهید این سوال با جواب‌های امثال بنده دفن شود. سوال خود را برای سال‌ها حفظ کنید. من به عنوان یک چشم‌انداز، بابی را باز می‌کنم، البته عقاید خودم بیش از این است که این جا می‌توانم عرض کنم.

حتماً عنایت دارید که انسان‌ها برای عبور از تمدنی به تمدن دیگری، نمی‌توانند عهد قبلی را به این راحتی از دست دهند. اولاً: سال‌ها خود را با آن تعاریف شکل داده‌اند. ثانیاً: هنوز تعاریف مناسب ابعاد پنهان عهد قدسی ما مجال ظهور نیافته است؛ عهدی که متذکر نقدها و ضعف‌های عهد لائیک گذشته است.

اگر تذکر تاریخی انقلاب اسلامی در غوغایی که فرهنگ مدرنیته ایجاد کرده است به درستی ظهور کند و انسان‌ها را متذکر عهد اصیل خود بنماید، جهت‌گیری تاریخ تغییر می‌کند. اگر فرهنگ مدرنیته جهت نفی آن‌چه در پیش است همه‌ی قدرت خود را هم جمع بکند، عهد جدیدی که بشر با عالم قدس و معنویت بسته، بالاخره جای خود را باز می‌کند و تاریخ گواه این مطلب است. مگر چهارصد سال نظام امپراطور رُم نخواست جلوی پیام توحیدی حضرت عیسی «علیه‌السلام» را بگیرد؟ آیا موفق شدند؟ مدرنیته متذکر نفس اماره است. مارکس متذکر عهدی که بیرون از مدرنیته باشد نیست، بنابراین ما هیچ‌وقت انتظار نداشتیم وعده‌های مارکس یا لنین عملی شود و باقی بماند. ولی چرا عهد غدیر با آن همه موانع و جعل حدیث، ماندنی است؟ با نگاه هستی‌شناسانه‌ی تاریخی و به دور از جبهه‌بندی‌های بین شیعه و سنی به این نتیجه می‌رسیم که امویان هر کاری از دست‌شان بر می‌آمد کردند تا به هر قیمتی که شده غدیر را نفی کنند، ولی به جهت اصالت توحیدی که

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است
.....

در متن رخداد غدیر بود، غدیر حذف نشد و پیام‌اش هر روز ظهور شفاف‌تری پیدا می‌کند.

با همه‌ی موانعی که ابوسفیان و امویان در مقابل پیام الهی حضرت محمد^{صلی‌الله‌علیه‌وآله} ایجاد کردند، تاریخی با نام اسلام شروع شد. هر چند به قول دکتر شریعتی تا دیروز ابوسفیان آن سوی خندق بود و از امروز به نام اسلام در این سوی خندق قرار می‌گیرد بدون آن که هویت خود را عوض کند ولی چرا شیعه متوجه است حضرت علی^{علیه‌السلام} چیز دیگری است؟ حضرت علی^{علیه‌السلام} یعنی همان اسلامی که شروع شده است و این چیزی نیست که کسی نداند. خلیفه می‌گوید صلاح نیست علی^{علیه‌السلام} حکومت را به دست بگیرد زیرا جوان است و شوخ، اما هیچ کس منکر نمی‌شود ادامه‌ی دیانتی که سخن از حقیقت می‌گوید، با سقیفه به جریان نمی‌افتد.⁶

هوشیاری شیعه در کشف حضرت علی^{علیه‌السلام}

این جا بحث بسیار حساس می‌شود از آن جهت که ما باید فکر کنیم آیا از حضرت علی^{علیه‌السلام} باید دست بکشیم چون او مافوق طلب روزمره‌ی مردم است؟ شیعه این کار را نکرد هر چند این انتخاب و آن پافشاری برای شیعه

⁶ بنا به نقل ابن اسحاق، عامه‌ی مهاجران و تمام انصار هیچ تردیدی نداشتند که پس از رحلت پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله}، علی^{علیه‌السلام} صاحب امر خواهد بود. «به الموقیات، ص 580، شرح ابن الحدید، ج 2، ص 273 رجوع شود.» و به همین جهت در تاریخ هست که اباذر پس از حذف علی^{علیه‌السلام} از حاکمیت جامعه، می‌گفت: ای امتی که پس از رسول خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله} متحیر مانده‌اید، اگر کسی را که خدا مقدم داشته، مقدم می‌داشتید و کسی را که خدا مؤخر داشته، مؤخر می‌داشتید و ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبرتان می‌نهادید، از همه‌ی نعمت‌ها از هر سو بهره‌مند می‌شدید. (به «نثر الدر»، ج 5، ص 77- و به «تاریخ یعقوبی» ج 2، ص 171، نقل از کتاب «تاریخ تحول دولت و خلافت»، ص 149 از رسول جعفریان، رجوع شود)

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

هزینه‌هایی به همراه داشت. و بعد هم که علی «علیه‌السلام» به صحنه حکومت آمدند بعضی از بهترین یاران آن حضرت هم او را آن‌طور که شایسته جایگاه قدسی‌شان بود نمی‌دیدند. مالک اشتر با همه خوبی‌هایش به حضرت علی «علیه‌السلام» اصرار می‌کند که ابوموسی اشعری را در کوفه نگهدارد. مالک به حضرت نمی‌گوید هرچه شما بگویید، می‌گوید «صلاح این است که ابوموسی به عنوان حاکم کوفه بماند»؛ مالک با آن‌همه صفات خوبی که دارد هنوز به آن باورِ ناب نرسیده که مقدم بر امامش سخنی نداشته باشد. نمی‌خواهم وارد بحث‌های جزئی بشوم همین اندازه خواستم روشن شود چگونه تاریخی که با اسلام شروع شد بدون مانع نبوده است.

شیعه دید اگرچه علی «علیه‌السلام» مافوق طلب روزمره مردم است ولی اصیل است و در این رابطه به انتخاب سختی دست زد. زهرای مرضیه «علیهاالسلام» وقتی پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» رحلت می‌کنند خیلی مضطرب‌اند چون بهتر از من و شما شرایط تاریخی را می‌دانند. گریه‌ی حضرت زهرا «علیهاالسلام» برای این است که متوجه‌اند حقیقتی که با اسلام در این تاریخ طلوع کرده می‌رود که به غروب بگراید؛ گریه‌ی آن حضرت در راستای غم هجران حقیقت است. این گریه فرق می‌کند با گریه‌ای که به جهت یک مصیبت عادی برای کسی پیش می‌آید. زهرای مرضیه «علیهاالسلام» اشک می‌ریزند چون می‌دانند بعد از رحلت رسول خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» غروبی در راه است. پیامبر خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» نکته‌ای را به ایشان متذکر شدند که خیلی مهم است، فرمودند: «وَمِنَّا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكَبِ

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است
.....

الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ مِنْ هَذَا ثَلَاثًا».⁷ قسم به خدایی که جز او خدایی نیست! مهدی این امت از ماست، همان کسی که عیسی بن مریم، پشت سرش به نماز می ایستد. سپس به شانه حسین «علیه السلام» زد و سه بار فرمود: از فرزندان او است حضرت زهرا «علیها السلام» خیلی خوب توانستند این خبر را درک کنند و نسبت به آینده ی اسلام امیدوار شدند. یعنی حتی اگر خط ادامه اسلام توسط انسان های معصوم به حاشیه رود اما از بین نخواهد رفت و این به جهت روح توحیدی اسلام ناب است. هیچ گاه خلیفه ی اول و دوم و سوم باور نمی کردند امویان بعدها از طریق معاویه حاکمیت جامعه ی اسلامی را در دست بگیرند. تعبیر خلیفه دوم درباره ی معاویه این است که او کِسْرایی عرب است.⁸ یعنی می خواهد شاهنشاهی در کشور اسلامی راه اندازد، همین هم شد. خصوصیت شیعه این است که در این غوغاها رگه های اصیلی را که با جان انسان ارتباط دارند می بیند و حقیقتاً اگر سخن اصیلی در هر تاریخی - حتی در تاریخ حاکمیت استکبار - گفته شود، آن سخن جای خود را در تاریخ باز خواهد کرد هر چند حاکمیت های ظالم در مقابل آن صف آرای می کنند.

امپراطوری روم 400 سال در مقابل اندیشه ی حضرت عیسی «علیه السلام» و مسیحیان مقاومت کرد. از زمانی که حضرت عیسی «علیه السلام» دعوت خود را آغاز کردند تا وقتی که اروپا مسیحی شد 400 سال طول کشید و چقدر در این مدت عیسوی کشته شد - ولی سخن توحیدی حضرت عیسی «علیه السلام» آن قدر اصیل است

⁷ - بحارالانوار، ج 51، ص 76

⁸ - خلیفه ی دوم هنگام سفر به شام معاویه را کِسْرایی عرب نامید (الاستیعاب، ج 3، ص 1417)

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

که حتی خود قیصر مجبور به پذیرش مسیحت می‌شود- اگر امروز مسیحیت از هویت خود عدول کرده این مربوط به ذات مسیحیت نیست.

انقلاب اسلامی در ذات خود صدای توحیدی این تاریخ است و سخنان مقام معظم رهبری نیز در خطبه‌ای که در مورد انقلاب مصر به زبان عربی خطاب به آن‌هایی که در میدان التحریر بودند، شاهد است بر این موضوع که ما می‌خواهیم حکم خدا به وسعت انسانی آن اجرا شود نه به اندازه‌ای که شیعه مطرح می‌کند، ما نمی‌گوییم کشورهای اسلامی با تئوری ولایت فقیه، خود را اداره کنند بلکه می‌گوییم دو چیز را فراموش نکنید؛ یکی این که نظام استکباری زندگی جهان اسلام را مختل کرده است و دوم این که برای نجات خود به اسلام برگردید، به این معنا که اسلام حاکم باشد- به همان اندازه‌ای که الأزهر از اسلام بهره دارد. همین که دست الأزهر باز باشد برای ما رضایت‌بخش است- همین آقای احمد طیب رئیس الأزهر بیاید در جهان اهل سنت میدان‌دار شود کافی است تا اسلام به میدان آید و مسلم میدان برای استکبار تنگ می‌شود.

عبور از عهد غربی دو‌یست‌ساله

ما یک حضور تاریخی در راستای عبور از سکولاریته داریم که با انقلاب اسلامی شروع شد ولی در اجرا چه شخصی و چه دولتی باید به میدان بیاید کار ساده‌ای نیست. عهد تاریخی ما هنوز از عهد غربی منقطع نیست. هیچ وقت نباید انتظار داشت هر دولتی با هر شعاری بتواند در امور اجرائی کاملاً موفق باشد. اگر بخواهیم تاریخ را بازخوانی کنیم دو چیز را باید در نظر گرفت. یکی وجود آرمان‌هایی که با انقلاب اسلامی در مقابل ما قرار گرفته و دیگر وجود تنگناهایی

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

که در اجراء داریم. عمده آن است که باید مدیران شجاعی در میدان باشند تا وجود تنگناها آن‌ها را مرعوب نکند و آرمان‌ها به حاشیه نرود و یا فراموش نشود.

همین آموزش و پرورشی که در حال حاضر با آن روبه‌روئیم در ابتدای انقلاب با وزارت شهید رجایی اداره می‌شد ولی به جهت تنگناهای تاریخی که داشتیم تحول چندانی در آن پیش نیامد زیرا نتوانستیم بیرون از عهد غربی آن را اداره کنیم. این جاست که عرض می‌کنم مراقب باشید اگر 40 سال است ما هنوز از عهد غربی دویست ساله خود درنیامده‌ایم، انتظار نداشته باشید به این زودی‌ها با آرمان‌های خود روبه‌رو شویم. دو نکته در این رابطه باید مد نظر باشد تا امید به ادامه‌ی راه از بین نرود؛ یکی آن که بدانیم هرگز عهد غربی بر عهدی که ما با حقیقت بسته‌ایم غلبه نخواهد کرد زیرا موضوعی که در میان است موضوع تقابل توحید با استکبار است. دوم این که ما در این رویارویی باید جای خود را درست تعیین کنیم، جای خود را نباید در سقیفه تعیین کنیم، جای ما در جویبار زلالی است که با غدیر شروع شده و همچنان تاریخ را درمی‌نوردد و گسترش می‌یابد، هرچند استکبار با ظاهری جذاب و اُبّه‌تی مرعوب‌کننده در میدان باشد.

یک روز سربداران با حضور در مسیر غدیر به صحنه می‌آیند و به یک معنا شیعه میدان می‌گیرد - هرچند ضعف‌هایی در میان بود- و در شرایطی صفویه ظهور می‌کند و کشور شیعه شکل می‌گیرد، اگرچه به ضعف‌هایی منجر شد که کار به ظهور سلسله‌ی قاجار بکشد ولی شیعه دوباره به صورت مشروطه میدان می‌گیرد. هرچند رضاخان می‌آید و کار مشروطه به شکوفایی لازم منجر نمی‌شود ولی متوقف هم نمی‌شود تا انقلاب اسلامی ظهور کرد. در صفویه شاه است که به شیخ بهایی اجازه می‌دهد شیخ‌الاسلام باشد ولی در حال حاضر ولیّ فقیه است که رأی مردم را به

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

مدیر اجرایی تنفیذ می‌کند. ما همیشه حضور تاریخی خود را داشته‌ایم شیعه به عنوان حکومت مردمی همیشه حکومت در حکومت بوده است.

ما در این مقطع از تاریخ خود می‌توانیم در راستای اهداف خود، خود را معنا کنیم ولی این انتظار را نداریم که با وجود عهد غربی 200 ساله از فردا عوض شویم. می‌توانیم شدیداً امیدوار باشیم به شرطی که مختصات میدان کار خود را بدانیم. شدیداً امیدواریم زیرا ظهور توحید در تاریخی که تاریخ استکبار و تاریخ بسته شدن راه آسمان معنویت بوده است، یک گشودگی است و این روزنه هیچ‌گاه در تاریخ بسته نشده است. گاهی با غلبه‌ی فرهنگ غربی در خفا می‌رود و ما باید یاد بگیریم در خفا چه باید بکنیم.

شیعه در زمان زندانی بودن حضرت امام کاظم «علیه‌السلام» به خفا رفت اما در همان زمان هم آنچنان حاضر بود که پسر هارون الرشید، یعنی هارون الرشیدی که امام کاظم «علیه‌السلام» را زندانی کرد، به نام مأمون عباسی فرزند امام کاظم «علیه‌السلام» یعنی امام رضا «علیه‌السلام» را ولیعهد خود کرد. زیرا شیعه در هنگام خفا می‌داند با مبارزه‌ی منفی چگونه کار را جلو ببرد ولی دشمنان شیعه گمان می‌کنند با غلبه نظامی بر شیعه، شیعه را معدوم می‌کنند. ما در حال حاضر آن نوع مبارزه‌ی منفی را با شکل گرفتن پیروزی انقلاب اسلامی نداریم، دولت و قوه‌ی قضائی و قوه‌ی مقننه بیرون از انقلاب اسلامی نیستند ولی این به آن معنا نیست که ما از عهد غربی خود آزاد شده‌ایم، می‌بینید مردم بعضاً نماینده‌ای را انتخاب می‌کنند که با وعده‌هایی که می‌دهد جواب عهد غربی مردم را مدنظرشان می‌آورد و مردم هم به او رأی می‌دهند ولی اگر همین نماینده بخواهد عهد الهی مردم را که

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

با انقلاب اسلامی در آن وارد شده‌اند زیرا با بگذارد، به او پشت می‌کنند همان‌طور که به دولت اصلاحات - به جهت شعارهای عبور از انقلاب اسلامی - پشت کردند.

متعالی‌ترین حالت

مردم در ابتدای دولت اصلاحات به این امید به آقای خاتمی رأی دادند که هم عهد غربی‌شان را رعایت کند و هم حقیقت انقلاب اسلامی را حفظ نماید، به گمان این که جمع این دو ممکن است. ولی یکباره متوجه شدند نظامی شکل گرفت که از مجلس گرفته تا رسانه‌ها و دولت همه در صددانند ما را از حقیقت عهد قدسی مان بیرون کنند و چون آقای احمدی‌نژاد دقیقاً شعارهایی را داد که با عهد قدسی مردم همخوانی داشت به ایشان رجوع شد. مقام معظم رهبری در مورد آقای احمدی‌نژاد فرمودند ایشان شعارهای فراموش شده را به صحنه آورد.

همه‌ی آنچه عرض شد برای توجه به این نکته است که اگر عهد غربی 200 ساله، ما را به نوعی به خود آغشته کرده است و در عقل و قلب ما تصرف کرده، به این معنا نیست که ادامه‌ی ما با عهد غربی خواهد بود. ما در حال حاضر و در این تاریخ با همه این حرف‌ها با عهد شیعی انقلاب اسلامی آغاز شده‌ایم و اگر هم بعضاً در انتخاب‌های ریاست جمهوری و مجلس به کسانی که به نحوی متذکر عهد غربی سال‌های گذشته ما هستند رأی می‌دهیم با این همه با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده بنا نداریم به اردوگاه 200 سال قبل بازگردیم، این چیزی است که ما تحت عنوان حضور تاریخی ملت ایران ذیل انقلاب اسلامی می‌شناسیم.

انقلاب اسلامی سایه‌ای است که عموم مردم ما خود را در زیر آن معنا می‌کنند و جلو می‌روند. دولتی‌هایی هم که می‌آیند و می‌روند با همه تفاوت‌هایی که دارند

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

می‌خواهند نظام اجرائی کشور را آرام آرام از عهد غربی به عهد قدسی سوق دهند و از این جهت همه‌ی ما در آن جاده هستیم، هرچند دائماً باید خود را نسبت به اهداف اصلی بازخوانی کنیم و این کار زمان می‌برد. برخی مواقع به جهت آن عهد غربی به جای این که دو قدم جلو بیاییم دو قدم عقب می‌رویم، درست مثل سلوک فردی که گاهی انسان در فضای معنوی خود تحت تأثیر عادت قبلی قرار می‌گیرد ولی دوباره خود را بازمی‌یابد. زیرا چه در امور فردی و چه امور اجتماعی، از آن زمان که انسان خود را در حضور حقیقت پایداری احساس کرد که در این تاریخ، توحید انقلاب اسلامی است، از آن زمان می‌تواند در معرض آنچه در آینده هست قرار گیرد و این متعالی‌ترین حالتی است که مردم ما چشیده‌اند.

نحوه‌ی حضور در این تاریخ

5- از عهد غربی گفتید و از آن طرف از عهدی که ما می‌خواهیم با انقلاب اسلامی دنبال کنیم. در صحبت‌های شما این نکته احساس می‌شد که مردم بیشتر به دنبال مدیریت سازگاری این دو عهد هستند. در صورتی که برای انقلاب اسلامی و برای امام و رهبری همواره مدیریت تحول، اولویت نخست می‌باشد. نقش آفرینی افراد باید به چه سمتی باشد که جامعه را از مدیریت سازگاری این دو عهد، به سمت مدیریت تحول به سوی عهد قدسی جلو ببرد؟

از آن جایی که تجربه نشان داده، سازگاری آن دو عهد ممکن نیست و اگر گمان کنیم این دو عهد را می‌توان در کنار هم داشت حتماً در ادامه‌ی تاریخ سکولاریته‌ی فرهنگ مدرن قرار می‌گیریم و لازم است به این نتیجه برسیم که باید تاریخی که در آن هستیم را درست بشناسیم. مشکل ما و مردم ما این است که هنوز

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

شرایط تاریخی خود را نمی‌شناسیم و میدانی را که در آن حاضر هستیم نمی‌بینیم. درست است که مردم نمی‌توانند عهد قبلی خود را به این راحتی حذف کنند ولی از احساس متعالی خود که نسبت به انقلاب اسلامی دارند هم بیرون نیستند. اگر تاریخ خود را شناختیم و واقعیت مردم را از منظر احساس متعالی که دارند نیز دیدیم و از آن سو حضور توحیدی انقلاب اسلامی را واقعا درک کردیم، همانند یک مصلح، مانند نقشی که باید یاوران واقعی امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» در تاریخ داشته باشند، آرام آرام و با حوصله می‌توان مذاق‌ها را عوض کرد. ما هنوز به این بصیرت نرسیده‌ایم که برای حضور در آینده‌ی تاریخ خود نباید شتاب به خرج داد، یا به جهت موانعی که زندگی قدسی دارد مایوس از رسیدن به آن زندگی، نسبت به غرب شیفته می‌شویم و یا با نظر به اهدافی که در مقابل خود داریم بدون توجه به تنگناهای تاریخی، به تمام معنا این نوع زندگی که مخلوطی از غربی‌بودن و قدسی‌بودن است را به بهانه‌ی این که چرا هنوز غربی هستیم، می‌گوییم. معلوم است که این جا درگیری و تشتت پیش می‌آید در حالی که توصیه‌ی مقام معظم رهبری با نظر به همین مطالب، این بود که با همدیگر همدلی کنید و نگذارید فضای کشور دو قطبی و یا چندقطبی شود.

عنوان آخرین کتاب بنده «عقل و ادب ادامه‌ی انقلاب اسلامی در این تاریخ» است و بر این تأکید دارد که در این مرحله از تاریخ چه عقل و ادبی باید به میان آید تا امکان ادامه انقلاب اسلامی فراهم شود. زمانی با نظر به اشرافیت بعضی می‌گفتیم اگر دولتی بیاید که بر روی عدالت تأکید کند، همه چیز حل خواهد شد. دیدیم که به هر دلیلی نشد. حالا باید فکر کنیم ما در این شرایط که دولت آقای احمدی‌نژاد را نیز تجربه کردیم، چطور باید با این مردم صحبت کنیم و چه

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

عقلانیتی را برای آنان ترسیم کنیم و خودمان چه روشی داشته باشیم که مردم ما متوجه بشوند نمی‌توان امیدوی به زندگی غربی داشت. این کار، کار آسانی نیست. اگر شما انسان مناسب این تاریخ را برای او ترسیم نکنید - انسانی که نه می‌تواند به روش گذشتگان زندگی کند و نه به روش غربی - و اگر او حیات خود را سراسر به رفاه غربی گره زده باشد، طول خواهد کشید تا از این فضا خارج شود. آری انسان به وسعت ابدیت است اما برای زندگی روی زمین، نه برای بیرون رفتن از زندگی. راستی چه کسی است که در این تاریخ به درون سیلاب زمان دست فرو برد و آنچه ماندگار است را بگیرد و در قالب کلامی مطابق روح زمانه اظهار کند؟ این همان کاری است که باید انجام شود تا از آشفته‌گی افراط و تفریط نجات یابیم. این کار را به دست انسان‌هایی سپرده‌اند که بصیرت لازم را نسبت به تاریخی که در آن هستند داشته باشند. وگرنه یا به اسم آن که می‌خواهیم از زندگی غربی فاصله بگیریم یک نوع سلفی‌گری از جنس وهابی‌ها را پیشه می‌کنیم و یا از هرگونه حضور در زندگی قدسی مایوس می‌شویم و راهی را دنبال می‌کنیم که ترکیه و مالزی دنبال کردند. راه سومی را انقلاب اسلامی گشوده است که با تفکر ظهور می‌کند و از این جهت نیاز امروزین ما تفکر در این موضوع است که اگر بخواهیم گرفتار توسعه‌ی غربی و عقل سکولار نشویم چه باید کرد.

انسان در نگاه سکولاریته

ما باید بتوانیم کاری را که برعهده داریم خوب انجام دهیم، حقیقت غرب را خوب نشان دهیم از آن جهت که انسانیت انسان‌ها را کوچک می‌کند. انسان در نگاه سکولاریته‌ی غرب محدود می‌شود، از وسعتی که می‌تواند داشته باشد محروم می‌گردد با شعارهای امثال بنده کسی چنین چیزی را نمی‌پذیرد اما وقتی بتوانیم

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

برنامه‌ریزی کنیم و هنر خود را نشان دهیم و از آن سو انقلاب اسلامی را هم درست معنا کنیم، مسلم شاهد وضعیت متفاوتی خواهیم بود.

متأسفانه ما انقلاب اسلامی را خوب معنا نکردیم و آن طور که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آن را ارائه دادند نشان ندادیم، نیامدیم روشن کنیم انقلاب اسلامی برای بشریت حرف دارد و می‌خواهد مردم را به وسعت تمام ابعاد انسانی‌اش وارد تاریخ کند، به همان معنایی که رهبری انقلاب برای جوانان دنیا نامه می‌نویسند. اگر برای آن عده از دانشجویانی که در حال حاضر عصبانی هستند و می‌گویند آخوندها خراب کردند تبیین کنیم که حرف اصلی ما چیست و بدانند حرف ما به وسعت همه‌ی بشریت است، آن هم نه به این صورت که بشریت را همانند خود کنیم، بلکه به صورتی که بشریت را به گوهر خود بازگردانیم و این معنا را تدوین کنیم، اوضاع دیگری پیش خواهد آمد و نقشه‌های دنیای استکباری نقش بر آب می‌شود ما بعضاً بهانه به دست دشمنانمان می‌دهیم تا جوانانمان را تحت تأثیر خودشان قرار دهند.

در کتاب «عقل و ادب ادامه‌ی انقلاب اسلامی در این تاریخ» تمام تلاش بنده این بوده است که از یک سو سرمایه‌های انسانی تاریخی خود را نشان دهیم و از سوی دیگر ادب ارتباط با همدیگر را که شدیداً از دست داده‌ایم، به دست آوریم، مقدمه‌ی آن کتاب 46 نکته دارد. در این 46 نکته می‌گوییم با غرب از چه جهت باید مخالفت یا موافقت کنیم و این که از یک طرف می‌گوییم با روبه‌رو شدن با آثار تجدد نمی‌توان به سوی زندگی گذشته بازگشت، و از طرف دیگر نمی‌خواهیم به معنای سکولار بودن و مقهور عقل تکنیکی شدن، متجدد باشیم، پس چه نوع زندگی‌ای باید داشته باشیم، شاخص‌های آن چیست؟

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

این‌ها همه موارد مبهمی هستند که باید به مرور روشن شوند. ابتدا باید مشخص کنیم چرا باید از تجدد عبور کنیم و سپس تبیین کنیم آن حیات قدسی که جلوی بشر گذاشتیم از چه جنسی است؟ آقای رنه گنون در کتاب «سیطره‌ی کمیت» می‌گوید: بشر حیاتی می‌خواهد که زمین را به آسمان وصل کند و اگر بشر این را بفهمد و ما هم بتوانیم به درستی آن را تبیین کنیم به هدف خود رسیده‌ایم. بشر امروز از این نوع حیاتی که در آن به سر می‌برد مستأصل شده است ولی هیچ چیزی جز همین زندگی در جلو خود ندارد، از زندگی غربی بیرون بیاید، کجا برود در حالی که رسانه‌های غربی و اربابان زر و زور به شدت انقلاب اسلامی را به او بد معرفی کرده‌اند؟

دشمن بی‌کار ننشسته است و داعش را به عنوان چهره‌ی اسلام برای بد جلوه دادن اسلامی که انقلاب اسلامی ظهور داده بود، به صحنه آورد و به نقشه‌ی خود بسیار امیدوار بود. در جریان مواضعی که ما در مقابل آن‌ها گرفتیم حداقل مشخص شد انقلاب اسلامی را نمی‌توانند ساده بگیرند و هرکاری خواستند انجام دهند، این نشان می‌دهد که ظرفیت‌هایی برای حضور تاریخی انقلاب اسلامی در صحنه موجود است به طوری که اگر در صحنه‌ی سوریه، روسیه تنها به میدان آمده بود می‌گفتند رقابت بین آمریکا و روسیه در سوریه در میان است ولی وقتی انقلاب اسلامی و حزب‌الله هم به میدان آمدند، موضوع فرق کرد و معلوم شد جبهه‌ای با حضور انقلاب اسلامی در جهان تشکیل شده تا آمریکا و یارانش نتوانند اراده خود را بر جهان تحمیل کنند.

آمارها خبر از آن می‌دهد که بعد از جنگ بین مردم یمن با آل سعود، بیش از 70 درصد علاقه‌ی مردم مسلمان دنیا به خادم‌الحرمین یعنی آل سعود افت کرده

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

است. این نحوه حضور را چه کسی به میان آورد؟ وقتی ما حضوری این چینی می‌توانیم داشته باشیم عملاً نگاه‌ها به ادامه زندگی غربی تغییر می‌کند. معلوم می‌شود چیز دیگری پا به این دنیا گذاشته است.

ما باید با مردم خود این‌گونه صحبت کنیم که در این تاریخ چه نوع حضوری می‌توانند داشته باشند. قبول دارم که این کار زبان خاص خود را می‌خواهد و گفتمان مخصوصی را می‌طلبد و این که از کجا باید شروع شود، هنوز مبهم است ولی راهی است که گشوده شده است و کار را به دوش کسانی گذاشته‌اند که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی هستند.

وسعت انسان

6- ما در تاریخ خود تنگناهای جدی داشته‌ایم همانند تنگناهای کنونی در منطقه، ویژگی انسان انقلابی که می‌خواهد در این مسیر نقش آفرین و تاریخ‌ساز باشد برای عبور از این تنگناها چه می‌تواند باشد و چه نوع زبان و عقل و ادبی در مواجهه با غرب و در مواجهه با مردم خودمان باید داشته باشیم؟

اگر انسان به خود بازگردد می‌یابد چه چیزی می‌خواهد و چه چیزی نمی‌خواهد. سعی وجودی انسان بیشتر از این چیزی است که اکنون دنیای مدرن در مقابل او قرار داده است. به قول شعر منسوب به حضرت امیر «علیه‌السلام»: «أترعم أنك جرمٌ صغیر / و فیکَ انطوی العالم الأكبر» تو پنداری همین جرم صغیری / و حال آن‌که: جهانی در نهاد تو نهان است.

انسان در زندگی مدرن به نحو عجیبی از جایگاه حقیقی خود سقوط کرده است. در قرون وسطی وجهی از انسانی که بیشتر به فکر ابدیت خود بود تبلیغ می‌شد بدون آن‌که برای دنیای خود و زندگی در دنیا جایگاهی قائل باشد. ضرر

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

این نگاه این بود که انسان‌ها عملاً زندگی نمی‌کردند. صبح به صحرا می‌رفتند و غروب برمی‌گشتند و می‌خوابیدند. عکس‌العمل این نوع زندگی یکباره ظهور نهضت پروتستانیسم شد تا به تعبیر صاحبان فکر پروتستانیسم زندگی را به انسان مسیحی بازگردانند.

به وسعت حضور در چشمه‌های انسانیت

غرب به اسم مقابله با آن نوع زندگی که در قرون وسطی بود، سکولار شد، به معنایی که آموزه‌های دینی را تماماً در امور فردی منحصر کرد و امور اجتماعی را با قراردادهای بشری مدیریت نمود و این چیزی نبود که انسان غربی می‌خواست و می‌خواهد.

ما در تاریخی قرار داریم که بشر برای شنیدن صداهای قدسی و معنوی آماده شده است تا اعلام کنیم ای انسان‌ها شما در حال حاضر با همه ابعاد خود روبه‌رو نیستید تنها با ساحت فیزیولوژیک خود مرتبط هستید و از این جهت نمی‌توانید تصمیم‌های بزرگ برای تغییر سرنوشت خود بگیرید و در نتیجه با خاطر ازلی که با خدا روبه‌رو بودید زندگی کنید. سخن اول ما این است که اگر انسانیت را درست به او بازگردانیم مسیر خود را پیدا می‌کند و به وسعت حضور در سرچشمه‌های انسانیت جلو می‌رود و دنیای خود را شکوفا می‌کند و در ابدیت خود با آن شکوفایی روبه‌رو می‌گردد.

این جا به ارسطو نزدیک هستیم که می‌گوید چون انسان مدنی‌الطبع است جامعه محل شکوفایی او است. برای همین شما باید در جامعه عدالت را برقرار کنید و احکام الهی را در نسبت با افراد رعایت کنید. این کار، انسان را وسیع می‌کند و در نتیجه از محدوده‌ی خودخواهی‌هایش آزاد می‌گرداند. اگر این مسئله را حل

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

کنیم و بتوانیم انسان را به مرور به خود بازگردانیم، او می‌فهمد که نه می‌تواند بدون دنیا و صوفی‌مسلمانانه زندگی کند و نه می‌تواند صرفاً این دنیایی باشد و بسیاری از ابعاد وجودی‌اش را بدون پاسخ بگذارد. از این طریق غربت انسان در این جهان از میان می‌رود و با سنتی که فراموش شده و از دست رفته روبه‌رو می‌شود و در افقی قرار می‌گیرد که باید باشد و از نگاه کمیّت‌گرای فرهنگ مدرن به در می‌آید؛ در این حال هر انسانی احساس می‌کند همه چیز نزد اوست زیرا با وجه روحانی خود به عالم می‌نگرد که محدودیت‌های این دنیا را ندارد. ما از طریق انقلاب اسلامی می‌توانیم به بشریت پیام دهیم که می‌توانی در چشمه‌ای خود را شستشو دهی که شایسته میهمانی خدا گردی. زیرا وقتی متوجهی عالم قدس و معنویت نباشیم دانش‌های زمینی هم ما را به جایی نمی‌رساند.

مدرنیته افق آینده‌ی انسان را تیره کرده است و این در حالی است که همه دریچه‌های امید به وعده‌های فرهنگ مدرنیته بسته‌اند. برتراند راسل می‌گوید: ما فکر می‌کردیم آن چیزی که پیامبران به بشر وعده داده‌اند همین است که ما از طریق علم و تکنیک به دست آوردیم ولی با جنگ جهانی اول و دوم با جهنمی که پیامبران خبر دادند روبرو شدیم. همین مسائل موجب شده تا در زمانه‌ی ما گوش‌ها برای شنیدن ضعف‌های زندگی غربی آماده شود. گوش‌ها به طرز عجیبی آماده است تا انسان به خود باز گردد و زندگی را طوری بفهمد که در آن شکوفا شود و از این جهت اکثراً در انتظار راه‌گشوده‌ای در مقابل خود هستند و تلاش صاحبان زر و زور و رسانه برای آن است که مردم آن راه گشوده را انقلاب اسلامی نبینند،

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است
.....

و تنها با دلایلی لامایی⁹ به سر برند که خدشه‌ای در به سر بردن مردم با استکبار وارد نمی‌کند. با این همه مردم گوش به زنگ چیزی بالاتر از این حرف‌ها هستند هر چند فرهنگ استکباری با تخلیه‌ی روانی می‌خواهد روح بشر را آرام کند و در آن حد متوقف‌شان نماید.

در این جا می‌توانم به کمک هایدگر حرف بزنم که معتقد است ما باید از نو وارد ذات خود به عنوان نگاهبان هستی شویم و «وجود گسترده خود را احساس کنیم» این بازگشت به وجود، چیزی است که صدراپی بودن ما را به ما متذکر می‌شود، با همه تفاوتی که بین دازاین هایدگر و معرفت نفس صدراپی هست، این برگشت به وجود، برگشت به خود بنیادینی است که علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» معتقداند اولین قدم ارتباط با خداوند از طریق وجود خودمان است. وقتی وجود خود را یافتید که عین تعلق به حضرت حق است، همه چیز برای ما صورت خاصی پیدا می‌کند. اولاً: خودتان طوری برای خود پیدا می‌شوید که آن خود به عنوان مرد و زن و پولدار و بی‌پول نیست، یک وجود مرتبط به حق است. ثانیاً: همه موجودات در نگاه وجودی، مظاهر الهی هستند که می‌توانیم به جای سیطره بر آنها با آنها زندگی کنیم.

باید بدانیم هیچ یک از ما بی‌بهره از ارتباط با حق نیستیم و نه تنها بی بهره از ارتباط با حق نیستیم بلکه هیچ چیزی جز ارتباط با حق نمی‌باشیم. ممکن است بفهمائید این سخنان فلسفی و آرمانی را چگونه به کف جامعه بیاوریم؟ اتفاقاً بنده

⁹ - «دلایلی لامایی» رهبر بودایی جهان است که فعلاً در آمریکا به سر می‌برد و مدعی است باید بشریت از هرگونه خشمی بیزاری بجوید، در آن حد که به اعدام صدام حسین با آن همه جنایت و کشتاری که بر ملت عراق تحمیل کرد، نیز اعتراض داشت.

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

عکس این را معتقدم که اگر غیر از این زبان با این مردم حرف بزنیم همین نشیندن چندین ساله ادامه می‌یابد. مردم در 10 سال اول گوش می‌دهند ببینند چه می‌گوییم، بعد که می‌بینند ما جواب نیازهای اصلی آن‌ها را نمی‌دهیم، دیگر به ما گوش نمی‌سپارند، همین که می‌خواهید با آن‌ها سخن بگوئید خواهند گفت این حرف‌های تکراری را می‌شناسیم، دردی را دوانمی‌کند.

زبان این دوران

ما با ادبیات حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در «تفسیر سوره‌ی حمد» یا در کتاب «مصباح‌الهدایه» و یا در کتاب «شرح دعای سحر» و در کتاب «چهل حدیث» با مردم صحبت نکردیم. ما می‌توانیم در مسیری که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مقابل ما گشود به فهمی مقدس برسیم و نسبت به رازهای عالم وجود این چنین بیگانه نباشیم. به گفته حافظ:

مقام اصلی ما گوشه خرابات است خداهش خیر دهد آن که این عمارت کرد

اخلاق، کناره‌ای از یک معرفت بزرگ است و تا آن معرفت در جان انسان‌ها نهادینه نشود آن اخلاقی که در این دنیای پر از غوغا به آن نیازمندیم ظهور نمی‌کند. آن اخلاقی هم که منظور نظر بنده است اعتباریات صرف نیست که به همدیگر توصیه کنیم، منظور بنده از اخلاق نظر به حقایق است و سلوکی که ما را به حقایق متصل می‌کند. دعای مکارم‌الاخلاق امام سجاد «علیه‌السلام» یعنی حضور در صحنه‌ی حیات اجتماعی و چون طوفانی مردم را به حقیقت دعوت کردن و نسبت خود را با خدا و با دیگران به بهترین شکل تعریف نمودن، به طوری که اگر در جامعه‌ی اسلامی کسی با شما قهر کرد شما با او آشتی کنید، اگر بدی شما را گفتند، شما خوبی آن‌ها را بگوئید تا جامعه‌ی اسلامی از قوام خود خارج نشود. این

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

نوع اخلاق، اخلاق برگشت به اجتماع است، نه محدود شدن به فردیتی نحیف که هیچ دغدغه‌ی اجتماعی ندارد.

بازمی‌گردم به این نکته که ما چه زبانی برای متذکر شدن انسان‌ها در این دوران نیاز داریم که مخاطبانمان به سخنانمان گوش فرادهند؟ ما هنوز زبانی از جنس اشاراتی که امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به میان آوردند، نداریم. هنوز مراکز رسمی فرهنگی ما، چه تلویزیون ما و چه غیر تلویزیون، سخنی نمی‌گویند که برای نجات مردم از دست اماره‌شان کافی باشد. فکر می‌کنید این‌هایی که حقوق نجومی برای خود تصویب کردند، مسلمان نبودند؟ مسلم بدانید نماز می‌خواندند و حج هم می‌رفتند و اخلاق فردی را هم رعایت می‌کردند ولی نمی‌دانستند نسبت به این انقلاب چه رسالت مهمی دارند، انقلاب اسلامی را چون گوشت قربانی می‌دانستند که باید یک تکه آن را برای خود بکنند که از بقیه عقب نیفتند. چرا چنین شد؟ جز این است که نفهمیدند چه نوع حضوری در این تاریخ از طریق انقلاب اسلامی باید داشته باشند؟ خود را در این تاریخ معنا نکردند بلکه حاشیه‌ی امنی پیدا کردند که در زندگی فردی بمانند. زبان این دوران، زبان تذکر به تعهدی است که افراد نسبت به تاریخ انقلاب اسلامی دارند و تنها خود و خانواده‌شان را در چنین حضوری می‌توانند معنا کنند و از پوچی دوران برهانند.

تأکید بنده این است که اگر خواستیم در این تاریخ حاضر باشیم، در حالی که تاریخ توحیدی امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» حاضر است و جلو می‌رود، ما خود را ذیل نور این تاریخ قرار دهیم. باید انسانی را که حضرت امام خمینی در آثار خود تعریف کرده‌اند به جامعه گوشزد کنیم، چنین انسانی است که می‌تواند در این تاریخ گرفتار بی‌تاریخی و زندگی سکولار نشود.

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

7- صحبت پایانی را بفرمایید.

صحبت پایانی من این است که با چشم برگشت خدا به تاریخ، همه چیز را بینیم؛ خدایی که نیچه درباره‌ی آن می‌گوید: «شما بازاری‌ها خدا را کشتید و اصحاب کلیسا آن را در صحن کلیسا دفن کردند». این خدا در حال برگشت به تاریخ است، تاریخ، برعکس شده است. حضور خداوند در همه‌ی عالم احساس می‌شود. نمونه‌ی برجسته‌ی آن در این سال‌ها رُخدادِ پیاده‌روی اربعین است. حالات روحی جوانان ما انعکاس حضور خداوند در این تاریخ است، حتی آن جوانی که سرگشته و پریشان است و نمی‌داند چه کند. این که خود را متأسفانه آلوده می‌کند به این علت است که چیزِ در خوری که بتواند به آن دل ببندد جلوی خود نمی‌بیند تا گمگشته‌ی خویش را در آن بیابد، دنبال خدایی است که به عالم برگشته ولی هنوز او را پیدا نکرده.

حاصل بحث این باشد که باید همه چیز را از زاویه‌ی «برگشتِ خدا به تاریخ» نگاه کنیم تا درست و متفکرانه نگاه کرده باشیم و گرنه رسانه‌های نظام استکباری امکان تفکر در واقعی‌ترین واقعیات را از ما می‌گیرند تا نسبت به امری که به ما بخشیده شده است غافل بمانیم. الهام‌بخش ما در این زمانه انقلابی است که آینده را برای ما تابناک کند، فرهنگ غربی حسّ خود نسبت به امر قدسی را از دست داده است و در آن فرهنگ هیچ معنویت و روحانیتی نیست که انسان‌ها را به گرد خود آورد تا انسان‌ها نسبت به همدیگر احساس نزدیکی داشته باشند و به زندگی در امور اقتصادی و خانوادگی - به عنوان اموری مقدس - واکنش نشان دهند. نحوه عمل افراد به نحوه نگاه آن‌ها به عالم بستگی دارد، آن کسی که به جایگاه تاریخی خود در این زمانه آگاه باشد می‌داند در میانه این غوغاها چه راهی را انتخاب کند که

آن که به جایگاه تاریخی خود آگاه است

ابزاری در دست سیاست‌بازان و وسیله‌ای جهت اعمال اراده‌ی صاحبان زر و زور و رسانه نباشد و بتواند تاریخ خود را و شخصیت خود را عمق بخشد.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته